

درسهای انقلاب خاور میانه

و ظرفیت های مبارزه غیر خشونت آمیز

هدایت سلطان زاده

1- تصویر عمومی کشور های عربی

در چهاردهم ژوئیه 1789 که مردم پاریس به زندان باستیل بعنوان سمبل حکومت استبدادی یورش بردند ، لویی شانزدهم با شنیدن خبر ، از یکی از مشاوران خود پرسید : آیا شورش شده ؟ و او بیدرنگ پاسخ داد: نه اعلیحضرتا ، انقلاب شده است! و این همان چیزی است که امروز در برابر چشمان وحشت زده دیکتاتور ها و حامیان نگران آنان در خاورمیانه رخ میدهد. دیکتاتور ها زمانی بخود می آیند که دیگر خیلی دیر است و زمین در زیر پایهای آنها به لرزه در آمده است.

حدود یک قرن و نیم پیش ، لنو تولستوی در توصیف اوضاع عقب مانده روسیه نوشته بود که " ای مام میهن ! تو چه ثروتمند و چه فقیری!"

شاید این گفته لنو تولستوی امروز بیش از هر جای دیگری از جهان ، در مورد کشور های منطقه خاورمیانه و از آنجمله در مورد کشور های عربی صدق می کند. بخش های مهمی از جمعیت این ثروتمند ترین منطقه دنیا ، از فقر و بیکاری و سطح نازل آموزش و کمبود مسکن رنج می برند و ثروت های عظیم آن در خارج از خود این کشورها انباشته شده و یا برای تحکیم پایه های دیکتاتوری های فاسد حاکم بر این کشورها بکار گرفته می شود .

فقر و فلاکت این منطقه ثروتمند جهان ، در درجه اول ، معلول نوع قدرت های سیاسی در خاور میانه است و به ماهیت قدرت سیاسی حاکم در آنها مربوط می گردد. در آمد های سر شار این کشور ها در داخل خود این کشورها سرمایه گذاری نمی شود، بلکه بصورت سپرده های بانکی دیکتاتور ها و وابستگان و افراد نزدیک به قدرت در خارج نگهداری شده ، و یا در بخش مستغلات در کشورهای غربی سرمایه گذاری شده است. این کشورها نه فقط غیر مولد ترین اقتصاد ها را دارند ، بلکه عدم سرمایه گذاری های داخلی ، موجب افزایش بیکاری ، بویژه در بین جوانان گردیده است. در کشوری مثل عربستان که بشیوه عهد بوق اداره می شود ، حدود ده هزار شاهزاده مفت خور و انگل وجود دارند که از در آمد های نفتی تغذیه میکنند و در مهمانی های افسانه ای آنها ، سکس و اعتیاد و الکل و فساد بیداد می کند، در حالی که براساس اطلاعات افشاء شده توسط ویکی لیکس ، نرخ بیکاری رسمی 26 درصد و نرخ واقعی بیکاری جوانان در آن کشور به چهل در صد می رسد¹.

بنا بنوشته مجله اشپیگل، کشور های عربی با 350 میلیون جمعیت خود ، کمتر از کشور 60 میلیونی ایتالیا تولید اقتصادی دارند و تنها 3 درصد از جمعیت لبی در صنایع مربوط به نفت اشتغال دارند، در حالی که 60 درصد در آمد های تولید ناخالص داخلی کشور ناشی از شاخه نفت است. سؤال اینست که اگر فقط 3% درصد از نیروی کار کشور با تولید 60% در صد از کشور مرتبط هستند ، 97% درصد از نیروی کار در کجای اقتصاد جای دارند ؟ قابل فهم است که بیکاری پنهان و بخش های غیر مولد که وابسته نفت هستند ، باید وزن بالایی داشته باشند. نرخ بیکاری در کشورهای مغرب عربی در بعضی از مناطق به 70 درصد نیز می رسد. یک سوم از جمعیت مردم موریتانی و یمن و یک پنجم از مردم مصر با در آمدی کمتر از دو دلار در روز زندگی میکنند.

¹ WikiLeaks cables: Saudi princes throw parties boasting drink, drugs and sex

ساختار سیاسی ای کشورها ، خود بزرگترین مانع پیشرفت اقتصادی ، توسعه جامعه مدنی و رشد فرهنگی کشورهای عربی در دوره بعد استقلال بوده است.

یکی از مختصات اساسی این کشورها در دوره بعد از استقلال ، میلیتاریزه کردن وسیع ساختار دولتی² ، ایجاد شبکه های عریض و طویل امنیتی و سرکوب خشن تر آزادی های سیاسی و مدنی ، و از بین بردن احزاب سیاسی و تشکل های دموکراتیک بوده است . دامنه این سرکوب ها از پاره ای جهات حتی خشن تر و فراتر از عصر استعمار می رفت . یعنی آنچه های راکه در دوره استعمار بدلائل معینی و تا حد معینی تحمل می شد ، در دوره بعد استقلال با سرکوب جدی تری روبرو شدند .

بر اساس گزارش توسعه انسانی سازمان ملل در مورد کشور های عربی ، در سال 2004 کشور ترکیه به تنهایی بیش از مجموع 22 کشور عربی تولید کتاب و مطبوعات داشته است³ و در کشور کوچک یونان با جمعیتی در حدود 10 میلیون نفر ، در همان سال ، پنج برابر بیشتر از مجموعه کشور های عربی کتاب ترجمه شده است . امکان دسترسی به شبکه های اینترنت ، تا همین اواخر در این کشورهای عربی خاورمیانه پایین تر از کشورهای جنوب صحرا بود .

گزارش توسعه انسانی سازمان ملل در مورد کشورهای عربی در سال 2009 ، سرکوب سیاسی و شکنجه و به زندان انداختن روشنفکران و عدم امنیت فردی در این کشورها را یکی از دلایل مهم این " کسری فرهنگی " در بین ملت های عرب نام می برد⁴ . بعبارتی ساده ، دیکتاتوری در این کشورها مانع اصلی رشد فرهنگی و اقتصادی ملت های عرب بوده است . در مقابل ، کشورهای خاور میانه ، بزرگترین هزینه های نظامی جهان نسبت تولید ناخالص داخلی و سه برابر میانگین هزینه های نظامی جهان را داشته اند که سهم کشورهای نفتی در این میان از همه بیشتر بوده است .⁵ این امر نشان دهنده این واقعیت است که ماهیت قدرت سیاسی چه نقش کلیدی در پیشرفت اقتصادی و فرهنگی یک کشور بر عهده دارد ، و یا در پرتاب آن به پشت صحنه تاریخ و انحطاط آن می تواند عمل کند .

یکی از مختصات جدید دیکتاتوری ها در منطقه خاورمیانه در دهه های اخیر ، پیوند خوردن آن با نئولیبرالیسم بوده است که با تشدید نابرابری های اجتماعی همراه بوده است. برخلاف دیکتاتوری های دوره بعد عصر استعمار کلاسیک که با ملی کردن های منابع اصلی صنایع استخراجی و شاخه های عمده اقتصادی مورد استفاده عموم ، نظیر برق و تلفن و بهداشت و آموزش عمومی و غیره همراه بود ، دیکتاتوری های جدید در خاورمیانه ، با برداشتن کنترل و تنظیم فعالیت های اقتصادی ، با فروختن شرکت های دولتی به قیمت های ناک آوت به فرزندان و اطرافیان خود ، عملاً منابع اقتصادی و ثروت کشور را در بین دایره کوچکی از روابط نزدیک خود تقسیم کرده اند .⁶ بر خلاف دیکتاتوری های نوع اروپای شرقی قبل از فروریزی و امثال صدام حسین که کسی

² خاورمیانه ، بزرگترین کانون جذب اسلحه و بیشترین بودجه نظامی نسبت به تولید ناخالص داخلی خود را دارد. هزینه نظامی کشوری مثل عربستان در سال 2010 ، به تنهایی تقریباً برابر با کل کشورهای آمریکای جنوبی و دوبرابر کل آفریقا بوده است. و پنج کشور عمان ، قطر ، عربستان سعودی ، عراق و اردن ، بالاترین هزینه های نظامی نسبت به تولید ناخالص داخلی خود را در همان سال داشته اند. کشورهای دیگر منطقه ، اسرائیل ، یمن ، سوریه ، کویت و بحرین به ترتیب در ردیف های بعد از پنج کشور مذکور را داشتند. رجوع شود به:

http://www.sipri.org/media/pressreleases/pressreleasetranslations/storypackage_milex

³ Naomi Sakr: The Arab Knowledge Deficit .

<http://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1111/j.1467-923X.2004.00602.x/pdf>

⁴<http://hdr.undp.org/en/reports/regional/featuredregionalreport/ahdr2009e.pdf>

⁵<http://www.globalsecurity.org/military/world/spending.htm>

⁶ انقلاب خاورمیانه که با خود سوزی محمد بو عزیز در تونس به شراره های سوزان علیه دیکتاتوری ها در کشورهای عربی دامن زد ، با فساد گسترده و کنترل خانواده بن علی بر همه شاخه های فعالیت اقتصادی مشخص می گردد. خانواده بن علی از بانک گرفته تا سیستم مخابرات ، صادرات و واردات ، اتومبیل ، کشاورزی و توزیع مواد غذایی ، نفت ، تورسم ، مستغلات و تمامی شاخه های اقتصادی را در انحصار خود داشت. اضافه بر آن ، بن علی برای تلکه گیری از کارمندان ، یک صندوق تعاونی درست کرده بود که سالانه یک روز از حقوق کارمندان برداشته می شد و تجارت خرد نیز بنوبه خود ملزم به واریز کردن کمک های سالانه باین صندوق بود. این صندوق در کنترل شخصی خود بن علی بود و به کسی نیز حساب پس نمیداد. رسانه های غربی فقط هنگامی از گستردگی فساد مالی و غارت منابع اقتصادی این کشور ها توسط قدرت های حاکم زبان به افشاء گشودند که این دیکتاتور ها متزلزل شده بودند. رجوع شود به :

از وجود حساب های شخصی آنان در بانک های خارجی خیر نداده است ، همه دیکتاتور های ریز و درشت دوره جدید در خاورمیانه ، نظیر حسنی مبارک و قذافی و بشار اسد و غیره ، ده ها میلیارد دلار از ثروت کشورهای خود را به حساب های شخصی و اعضای خانواده خود انتقال داده اند . نو آوری دیگر دیکتاتوری های جدید ، تزییق رابطه خونی و خویشاوندی در انتقال قدرت بود که پیش از آن بویژه در مورد مصر ، بر مبنای رابطه تابع و متبوعی در سلسله مراتب نظامی قرار داشت.⁷

این انقلابات در عین حال این واقعیت را بخوبی نشان می دهند که دشمن اصلی مردم در هر کشوری در درون کشور و دقیقا در قدرت سیاسی حاکم نهفته است و بیگانگان هرگز نمی توانند مستقیما و به آسانی بر مردم ستم کنند ، مگر با دست همین قدرت سیاسی دیکتاتوری حاکم در درون یک کشور. این دیکتاتوری ها قبل از اینکه حافظ منافع عمومی کشور خود باشند ، در درجه اول حافظ منافع گروه کوچک در قدرت بوده و در درجه دوم حافظ منافع قدرت های حامی مستقیم و غیر مستقیم خود هستند.

تمامی قدرت های استبدادی در منطقه ، هر یک بشکلی روی ترس از تغییر سرمایه گذاری کرده بودند و بعد به آن دامن می زدند تا مردم را تابع خود نگهدارند. اگر در کشوری مثل ایران که " اگر جمهوری اسلامی برود ممکن است بدتر از آن بوجود آید " ، و یا " نبود آلترناتیو " ، ابزار دستکاری فکری برای متزلزل کردن اراده مبارزه علیه یک رژیم توتالیتر متحجر مذهبی بکار گرفته می شود، در کشورهایی نظیر مصر و الجزایر و تونس و یمن و لیبی ، شبیح بنیادگرایی اسلامی از نوع حکومت اسلامی در ایران و یا القاعده بن لادن ، بهانه مناسبی برای سرکوب آزادی و خواست دموکراتیک در جامعه بکار گرفته می شد. گاهی سازمان های اطلاعاتی کشورهای عربی ، خود به آدم ربائی و قتل دست می زدند و آترا به گروه های مجهول الهویه اسلامی نسبت میدادند تا ترس از استقرار حکومت های وحشت مدل خمینی را توجیهی برای بقای حکومت های خود قرار دهند.⁸ بعید است که از وقوع چنین اعمالی ، سازمان های اطلاعاتی کشورهای غرب در تاریکی و بی اطلاعی قرار داشتند. تردیدی نیست که جریان های افراطی اسلامی ، مرزهای مشترکی با ایدئولوژی فاشیستی دارند ، ولی رشد و بازتولید آنان خود محصول سرکوب نیروهای دموکراتیک و فقدان آزادی و دموکراسی در جامعه بوده است ، که تنها فضای باز تنفسی در آنها ، استنشاق از تاریخ اندیشی مذهبی بود. امری که هم خود این دولت ها و هم کشورهای غربی ، بویژه آمریکا در پرورش آنها نقش جدی داشت و اینک مترسک آنها بعنوان ابزار خوفی علیه حرکت دموکراسی خواهی مردم مورد استفاده قرار می گرفت.

فراموش نباید کرد که در دهه های 1970 و 1980 ، کشورهای غربی به جریابانات ارتجاعی مذهبی در این منطقه بعنوان عامل بازدارنده در برابر جنبش های چپ و کمونیسم دامن می زدند و بعد از دهه 1990 و تضعیف عمومی چپ ، این بار ترساندن از افراطیون اسلامی به زمینه تازه ای از بهره برداری علیه مبارزه مردم برای دموکراسی قرار گرفت. زیرا هم منافع حکومت های خودکامه و گروه کوچک در قدرت تامین می کرد و هم وجود این نوع از حکومت ها ، بهتر از حکومت های دموکراتیک می توانست منافع عمومی کشورهای غربی را پاسداری کند.

دیکتاتوری ها در خاورمیانه ، از کشورهای عربی گرفته تا ایران ، اکنون شبیه یک سندیکای سازمان یافته جنایت هستند که در رأس هر یک از آنان یک " آل کاپون " با گروهی از گانگستر ها نشسته است که خود ، همزمان نقش پلیس وقاضی و قانونگذار را نیز بر عهده دارند . در همه این کشورها مرکز ثقل قدرت در نهاد های سرکوب ، نظیر سازمان های امنیت و اطلاعات و گارد های ضربت خیابانی ، که غالبا از میلیشاهای مزدور از کشورهای مختلف تشکیل گردیده است ، قرار گرفته است تا ارتش، زیرا به ارتش و یا عناصر بومی در

A.Primier: Tunisia's Post-Ben Ali Challenge.

<http://www.europe-solidaire.org/spip.php?article20009>

⁷ رجوع شود به :

Mona El-Ghobashy: The Praxis of the Egyptian Revolution. Published in Merip 258

⁸ Jeremy Keenan: West's made-up terror links to blame for killing. Independent .Thursday, 4 June 2009

که به نقش ساز مان های اطلاعاتی دولت الجزایر در ربودن توریست ها و نسبت دادن آن به اسلامیون افراطی می کند:

<http://www.independent.co.uk/opinion/commentators/jeremy-keenan-wests-madeup-terror-links-to-blame-for-killing-1696415.html>

سرکوب مردم اعتماد لازم را ندارند. در همه آنها نیز معمولاً فرماندهی میلیشاهای سرکوب را فرزندان خود این دیکتاتورها و یا بستگان بسیار نزدیک آنان بر عهده دارند.

با ورود اقتصاد کازینویی یا نئولیبرال به زیر درختان زیتون و اطراف چاه های نفت در خاورمیانه، دموکراسی های غربی، نه فقط هیچ مشکل جدی با این دیکتاتوری ها نداشته اند، بلکه بنام حفظ ثبات و امنیت، آنها را مدام علیه مردم کشورشان تا بیخ و دندان و به انواع وسایل سرکوب مجهز کرده اند.⁹ بدون اشباع چنین حجم عظیمی از وسایل آدم کشی در دست دیکتاتور ها، آنها نمی توانستند این چنین به خشونت لجام گسیخته ای علیه مردم کشور خود متوسل شوند. در واقع، انقلاب خاورمیانه علیه دیکتاتوری و بی عدالتی، در عین حال عصبانی است علیه نئولیبرالیسم و خطاست که خصلت اجتماعی این انقلابات نادیده گرفته شود.

تراژدی انقلاب خاورمیانه و بهار عربی در این است که برای یاری بخود ناگزیر از توسل به آنهایی است که تاکنون گرک جان آنها را پرورش داده اند. بهمین دلیل نیز واکنش آنان در برابر موج انقلابات دموکراتیک در ابتدا با تردید و احتیاط زیاد همراه بوده است. سرنوشت بعدی انقلابات خاورمیانه نیز خواه ناخواه با این فرایند تلخ گره خورده است. این کشورها، از جریاناتی دفاع خواهند کرد که بیشترحافظ منافع آنان خواهند بود تا آزادی و دموکراسی و حقوق مردم این کشور ها که علیه بیداد و نابرابری بپا خواسته اند.¹⁰

مشخصه دیگر انقلابات خاور میانه، همانگونه که برخی از مطبوعات غربی نیز به آن اشاره کرده اند، نه در باره غرب است، نه اسلام و نه اسرائیل، بلکه برای نخستین بار با هدف به پایین کشاندن دیکتاتوری های حاکم بر کشورهای خود گام به صحنه تاریخ گذاشته است و به درستی آنها را با انقلابات ۱۸۴۸ اروپا و پژواک های تاریخی آن می توان مقایسه کرد.¹¹ روشن است که به هر میزانی که دموکراسی در این کشورها به جلو گام بردارد، و جوه مختلف سیاست های غیر دموکراتیک کشورهای غربی و اشغال گری اسرائیل و بنیادگرانی اسلامی نیز بنوبه خود مورد انتقاد مردم قرار خواهد گرفت. این امر از عوارض طبیعی یک جنبش واقعا دموکراتیک است که به اعتراض علیه هر آنچه بر خیزد که غیر انسانی و غیر دموکراتیک است.

⁹ درست تا یک هفته قبل از انقلاب لیبی، کارشناسان فرانسوی برای تعلیم وسایل نظامی و تعمیر آنها برای رژیم قذافی کمک می کردند.

از تابستان 2009 باینسو، دولت باراک اوباما، از طریق پنتاگون و وزارت خارجه خود به کنگره آمریکا اطلاع داده است که میخواهد به کشور های خاورمیانه، وسایل و سلاح های پیشرفته نظامی بفروشد. بطور خلاصه می توان باین لیست فروش اشاره کرد: فروش هواپیما های نفر بر ک.سی.130، و وسایل فنی برای هواپیماهای جنگی اف.ای.18 به کویت، مدرنیزه کردن سلاح های بحرین و اردن، به ترتیب به ارزش 74 و 131-میلیون دلار، فروش موشک های هلفایر به امارات متحده عربی به ارزش 526 میلیون دلار، فروش تجهیزات مراقبت و هوانوردی به نیروی هوایی عربستان بارزش 2میلیارد دلار، و هلی کوپتر های نفر بر جدید و دیگر وسایل مدرن نظامی به مصر با ارزش 308 میلیون دلار. در پائیز همان سال نیز اسناد پنتاگون دلالت بر فروش وسایل نظامی به اردن به ارزش 220 میلیون دلار و برای مصر به ارزش 3.2 میلیارد دلار و به کویت به ارزش 410 میلیون دلار، از جمله موشک های ضد موشک پاتریوت را نشان می دهد. در نوامبر و دسامبر 2010، دولت اوباما، به کنگره آمریکا همچنین از فروش هلی کوپتر به عراق، موشک های هدایت شونده جاولین به اردن، موشک های هلفایر و موشک های ضد کشتی کروز به مصر، انواع سلاح های پیشرفته و بمب و غیره به عراق و امارات متحده عربی خبر داد. ولی بزرگترین قرار داد فروش تسلیحات سال 2010 به عربستان سعودی تعلق داشت که به ارزش 60 میلیارد دلار بود. در این مورد رجوع شود به:

Nick Tuse: Obama's Reset: Arab Spring or Same Old Things? How the President and the Pentagon Prop Up Both Middle Eastern Despots and American Arms Dealers.

<http://theglobalrealm.com/2011/05/18/obama%E2%80%99s-reset-arab-spring-or-same-old-thing/>

¹⁰ از همان ابتدا، انقلاب مصر با حرکت و عکس العمل ضد انقلاب در داخل و خارج مصر مواجه گردید. بنا بنوشته روزنامه "الدار" چاپ کویت، حکومت مصر بشدت زیر فشار حکام عرب، بویژه عربستان سعودی و امارات قرار گرفت که با هر نوع محاکمه حسنی مبارک مخالفت ورزیدند. آنها دولت مصر را تهدید کردند که در صورت محاکمه حسنی مبارک، روابط خود با مصر را بحال تعلیق در آورده و هرگونه کمک مالی را نیز قطع خواهند کرد. آنها همچنین فراتر رفته و تهدید کردند که سرمایه گذاری های خود را از آن کشور خارج ساخته و 5 میلیون کارگر مصری را که در عربستان و امارات بکار مشغول هستند، اخراج خواهند کرد. رجوع شود به:

Aswani: Does the world want a democratic Egypt?

<http://www.arabist.net/blog/2011/3/24/aswani-does-the-world-want-a-democratic-egypt.html>

¹¹[http://www.csmonitor.com/Commentary/Opinion/2011/0225/Arab-revolt-is-a-tidal-wave.-Does-the-West-get-what-s-really-behind-it/\(page\)/2](http://www.csmonitor.com/Commentary/Opinion/2011/0225/Arab-revolt-is-a-tidal-wave.-Does-the-West-get-what-s-really-behind-it/(page)/2)

همچنین ، مشارکت فعال زنان در این انقلابات ، و وجود قوانین عهد حجر که مانع از رشد اجتماعی و مشارکت زنان در حیات سیاسی و اجتماعی این جوامع می گردد ، بی تردید جنبش برابر طلب و رفع تبعیض جنسی را به عرصه نوینی از مبارزات دموکراتیک در این کشورها تبدیل خواهد کرد. از این منظر ، فصل نوینی از مبارزه مدنی در خاورمیانه گشوده شده است.¹²

انقلابات خاورمیانه درچنین متن پیچیده ای از رابطه سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی کشورهای درگیر انقلاب با قدرت های جهانی و منطقه ای رخ می دهد که الزاما بر فرآیند آن اثر می گذارد. زیرا قدرت های بزرگ جهانی که همزیستی دوستانه ای با این " آل کابون های " در قدرت داشته اند ، و قبل از اینکه دغدغه دموکراسی برای مردم منطقه را داشته باشند ، بیشتر نگران وقوق زلزله سیاسی و اجتماعی در اطراف چاه های نفت در این حیاتی ترین نقطه استراتژیک جهان هستند و سعی خواهند کرد که مانع از فراروی انقلابات از سطح معینی شوند. استقرار دموکراسی و حاکمیت ملی در این منطقه حساس ، خواه ناخواه منافع و نفوذ سیاسی قدرت های بزرگ جهانی را تضعیف می کند. از اینرو ، انقلاب خاورمیانه ، در نقطه ای از جهان رخ می دهد که ژنرال دوایت آیزنهاور ، رئیس جمهور فقید آمریکا آنرا " استراتژیک ترین نقطه جهان " نامیده بود و بنا به اظهار وزیر خارجه آمریکا در سالهای دهه 1940 " بااحتمال بزرگترین جایزه ثروت اقتصادی در حوزه سرمایه گذاری خارجی بحساب می آید ". و آدولف آگوست برل ، مشاور پرنفوذ پرزیدنت فرانکلین روز ولت ، مضمون این جایزه بزرگ را اینچنین روشن کرده بود که " هر آنکس که خاور میانه را کنترل کند ، در واقع بخش اعظم جهان را در کنترل خود در آورده است ".¹³

از آغاز جنگ جهانی دوم ، سیاستمداران آمریکا پیش بینی می کردند که آمریکا بصورت قدرت مسلط جدید در صحنه جهانی ظاهر خواهد شد و طراحان سیاسی آن به مشخص کردن " فضای جغرافیایی بزرگی " که احتمالا تحت سلطه آن قرار خواهد گرفت ، از نیم کره غربی گرفته تا شرق دور و مستعمرات پیشین انگلیس پرداختند که خاورمیانه و منابع عظیم ثروت آن در مرکز آن قرار داشت.¹⁴ از اینرو ، دموکراسی در خاورمیانه با تسلط بیگانه بر آن جوهر ناساز بود و هرگونه تلاش ملت های خاورمیانه الزاما با منطق تسلط دیگران در تعارض قرار می گرفت. همین مساله ، امروز نیز اهمیت تاریخی خود را حفظ کرده است و به انقلابات دموکراتیک خاورمیانه در چهارچوب تداوم وجود چنین تعارضی باید نگریست.

ایدئولوژی حاکم بر انقلابات خاورمیانه

¹² بعد از اوج گیری مبارزه برای دموکراسی و جنبش های ضد دیکتاتوری ، دوهزار نفر از زنان عربستان در فیس بوک صفحه ای را باز کرده و خواهان مشارکت زنان در انتخابات شهرداری شدند. این انتخابات اگرچه در سطح بسیار محدودی بود ، در کشوری که زنان حتی حق رانندگی محروم هستند ، خود چالش بزرگی بود علیه سیستم حاکم در عربستان. پادشاه عربستان برای جلوگیری از دامنه گرفتن درخواست زنان ، فوراً صد میلیارد دلار برای بهبود زندگی به بخش خدمات رفاهی تزریق کرد، لیکن با حق مشارکت زنان همچنان به مخالفت برخاست. بعبارتی دیگر ، " دونات" آری و لی دموکراسی نه. در این مورد رجوع شود به:

Saudi Women Inspired by Fall of Mubarak Step Up Equality Demand .29 March 2011.

<http://www.businessweek.com/news/2011-03-29/saudi-women-inspired-by-fall-of-mubarak-step-up-equality-demand.html>

همچنین در مورد جدی بودن حرکت زنان عربستان و گسترده گی آن ، رجوع شود به :

Nesrine Malik: [Saudi women are being driven to rebellion](http://www.guardian.co.uk). guardian.co.uk, 23 May 2011

<http://www.guardian.co.uk/search?q=Saudi++women&show=relevant&date=date%2F2011>

¹³NOAM CHOMSKY: Is the World Too Big to Fail?

<http://www.counterpunch.org/chomsky04222011.html>

¹⁴ Ibid

"از میان همه دشمنان آزادی عموم مردم ، جنگ شاید هولناک ترین آنهاست ، زیرا جنگ چرتومه ایست که همه دشمنی های دیگر را پرورش می دهد. جنگ ، پدر خوانده ارتش هاست و از جنگ و ارتش ها ، قرصه ها و مالیات ها بوجود می آید که شناخته شده ترین ابزاری هستند که اکثریت را زیر سلطه اقلیتی کوچک در می آورند. هیچ ملتی نمی تواند آزادی خود را در میان جنگ های مداوم حفظ کند".

جیمز مادیسون. " مشاهدات سیاسی". 1795

هویت سیاسی مستقل کشورهای عربی در منطقه در عصر جدید ، یا محصول رقابت ما بین قدرت های بزرگ درگیر و فرو پاشی امپراتوری های بزرگ در دوجنگ جهانی بوده است و یا بر آینه جنگ های ضد استعماری در دوره بعد از دو جنگ جهانی. دولت های بر آمده از این جنگ ها ، بتدریج خود به دولت های پلیسی علیه مردم کشور خود تبدیل شدند. رؤیای زیستن آزاد ، خود به کابوس روزانه تازه ای در این حکومت ها مبدل گردید. در همه این کشورها از بدو بقدرت رسیدن حکومت های خود کامه تا امروز ، قوانین وضع اضطراری که معمولا بمدت محدودی در شرایط جنگی برقرار می شود ، جاری بود. در کشوری مثل لیبی که معمر القذافی بمدت چهل و دو سال بر آن حکومت کرده است ، تجمع بیش از سه نفر در یک نقطه ممنوع بود ، که یاد آور حکومت سلطان طارق ابن تیمور در دهه 1970 در سلطان نشین عمان است که در آن عینک زدن و فوتبال بازی کردن و دوچرخه سواری و تجمع بیش از سه نفر و حرکت بدون فانوس در شب ممنوعیت قانونی داشت ، که سر نجام به انقلاب مسلحانه در ظفار انجامید و ببرکت مداخله نظامی محمد رضا شاه به نیابت از کشور های غربی ، سرکوب و فرزند او قابوس را به تخت نشانند.

حکومت های استقرار یافته در دوره بعد استعمارزدانی ، که غالبا از طریق جنگ های ضد استعماری و یا کودتا های ناسیونالیستی بر سر کار آمده بودند ، عملا به آزادی و دموکراسی منتهی نگردیدند. حکومت های تک حزبی در این کشورها که پسوند سوسیالیستی رانیز تا مدتی حفظ کرده بودند ، بنوبه خود به حکومت های سرکوب و ستم جدیدی تبدیل شدند که هیچگونه اعتناعی به حقوق فردی و جمعی مردم کشورهای خود نداشتند. این مساله بتدریج سایه تردیدی بر راه رفته و شیوه های دست یابی بقدرت بوجود آورد. در مقابل ، در کشوری مثل هند که شیوه مبارزه برای استقلال در آن مبتنی بر عدم خشونت بود ، الگوی سیاسی دموکراتیک تری را از منظر شکل سیاسی خود بنمایش می گذاشت. ولی تنوری سیاسی ، کمتر به دلایل بنیادی دیکتاتوری ها در خاورمیانه و نیز دموکراسی در هند پرداخته است. زیرا این واقعیت را از نظر انداخته است که حکومت های خاورمیانه ، قدرت های قائم بالذات و متکی بر خود نیستند ، بلکه از مناسبات ویژه جهانی تغذیه میکنند که خواهان حفظ آن هستند. نفت و خون در خاورمیانه تا حد زیادی بهم آغشته است. شکست دموکراسی در منطقه ، گذر قهر آمیز به قدرت را که از زمان جنگ جهانی دوم ببعده ، بویژه در دهه 1960 و نیمه های 1970 بصورت ایده آلیزه ای مطرح می کرد ، و نیز بنیاد گرانی اسلامی که بهانه سرکوب آزادی های سیاسی و مدنی در منطقه بود ، با بن بست ایدئولوژیک مواجه ساخت. اندیشیدن به شیوه های آلترناتیو و از آنجمله مبارزه غیر خشونت آمیز علیه دیکتاتوری ، که تجربه هند و جنبش مدنی آمریکا را بعنوان تنها الگوهای مطلوب در مبارزه اتخاذ کرد.

بی شک ، شیوه های مبارزاتی مسالمت آمیزمارتین لوتر کینگ در آمریکا برای جنبش مدنی و شیوه مبارزه غیر خشونت آمیز در هند ، باهم خوانائی هانی داشتند ، لیکن برغم اشتراک در مبارزه غیر خشونت آمیز و تشابهاتی در پاره ای از جنبه ها ، دو هدف ماهیتا متفاوت از همی را در مضمون خود تعقیب می کردند. اولی معطوف به اصلاحات در چهارچوب قانون اساسی آمریکا برای حقوق مدنی بود ، و دومی سرنگون کردن حاکمیت انگلیس در هند برای دستیابی به حقوق سیاسی و حق تعیین سرنوشت و نه اصلاح نظام مستعمراتی . اولی نیازمند اصلاحات حقوقی بود و دومی نیازمند انقلاب و سرنگونی. اینک ستون فقرات امپراتوری بریتانیا اگر در دو جنگ جهانی در هم نمی شکست و همچنان می توانست قدرت و اکنشی داشته باشد ، اگر آمریکا بقدرت هژمونیک جهانی تبدیل نمی گردید و با هر گونه بازسازی امپراتوری انگلیس مخالفت نمی ورزید ، و اگر شبح سرخ قاره هند را نیز مثل چین تهدید نمی کرد ، آیا شیوه مبارزاتی گاندی می توانست به موفقیت بیانجامد ، خود علامت سوال های جدی در برابر فورموله کردن تنوریک تجربه هند و مطلق سازی آن می گذارد. زیرا هیچ تجربه ای ، مستقل از متن سیاسی و اجتماعی و فضای سیاسی و رقابت و ظهور و افول قدرت های بزرگ در زمان خود نیست. مسلما تجربه جدید خاورمیانه ، عناصر فکری تازه ای را بر این اندیشه سیاسی خواهد افزود و روشنی

های تازه ای را بر این تجربیات خواهد افکند و باز اندیشی در این زمینه را الزامی خواهد ساخت. همین حالا، جنبش های انقلابی خاورمیانه برغم آنکه که در نیمه راه خود هستند، تفاوت های چشمگیر خود با جنبش گاندی را ظاهر ساخته اند که در زیر به آن اشاره خواهم کرد. ولی آنچه مسلم است، اندیشدن بر جنبه های ماهیت دیکتاتوری و آناتومی آن، بیش از گذشته مورد دقت قرار گرفته است. اگر مطلق سازی تئوریک قهر در جنبش های توده ای اروپا تا درجه معینی از ناحیه آنارکو-سندیکالیست هایی نظیر جورج سورل¹⁵ و پاره ای از مارکسیست هامطرح گردیده بود، اندیشه مبارزه غیر خشونت آمیز و زرادخانه فکری آن نیز بخشا با نام آنارکو-سندیکالیست ها و آنارشیست های صلح طلب در قرن اخیر مرتبط است.

در سالهای دهه 1930، یکی از آنارکو-سندیکالیست های صلح طلب هلندی بنام بارتولمی دو لیگت¹⁶، بعد از تجربه تلخ جنگ جهانی و ظهور فاشیسم در ایتالیا، در رساله ای تحت عنوان "فتح خشونت"، این ایده را عنوان کرد که "راز بزرگی که در مورد اقدام انقلابی توسط توده ها قرار دارد، در فهم این واقعیت نهفته است که: چگونه می توان شیوه های مبارزاتی ای را یافت که در شان انسان بوده و در عین حال، ارتجاعی ترین نیرو های تا بیخ دندان مسلح را در برابر آن ناتوان سازد؟".

کارل مانهایم، جامعه شناس برجسته آلمانی نیز، در همان سال ها، بویژه بعد از شکست جنبش اسپارتاکیست ها در آلمان نوشته بود که "تکنیک های انقلاب، بسی عقب تر از تکنیک های حکومت ها افتاده اند. زیرا باریکاد بندی های خیابانی که سمبل انقلابات بودند، بقایای عصری هستند که علیه سواره نظام حکومت ها بوجود آمده بودند".

ضرورت تغییر در تکنیک یا شیوه های مبارزاتی، باز اندیشی در باره رابطه توده مردم و قدرت سیاسی را نیز بنوبه خود ضروری می ساخت. این بار نه فقط تحلیل عمومی ماهیت یک قدرت سیاسی، که کلیدی ترین مساله در هر مبارزه سیاسی و اجتماعی بشمار می رود، بلکه منابع و اجزاء تشکیل دهنده قدرت¹⁷، به کانون تازه ای از تحلیل در آمد. مک ایور¹⁸ از این اجزاء و منابع تشکیل دهنده قدرت که ستون های نگهدارنده آن هستند، بعنوان "شکم حاکمیت" نام می برد. ستون های حمایتی از یک رژیم، در وهله اول به عنصر ایدئولوژیک یا پذیرش حق حاکمیت یک رژیم بر اکثریت مردم باز می گردد. بموازات این عنصر ایدئولوژیک، وجود منابع اقتصادی حاکمیت، توانایی نظامی آن، سیستم اداری و نیروی انسانی و مهارت های فنی و پلیس و دادگاه و زندان غیره قرار دارند. یک حکومت هرگز امکان حکومت کردن بدون آنها را نخواهد داشت. پس مردم اگر عنصر ایدئولوژیک یا رضایت خود به حاکمیت را پس بگیرند، مهمترین گام در متزلزل کردن یک قدرت خود کامة خواهد بود. در آنصورت امکان فروریزی پایه های دیگر آن شتاب خواهند گرفت. زیرا پایه های حمایت از یک رژیم همواره شکننده تر از آنست که در وهله اول بنظر می آید. بهمین دلیل، کارل دویچ، جامعه شناس چک معتقد بود که قدرت توتالیتری فقط هنگامی قدرتمند است که آنرا غالباً علیه مردم بکار نمی برد. اگر قدرت توتالیتری همیشه علیه تمامی جمعیت یک کشور بکار گرفته شود، غیر محتمل است که مدت زیادی بتواند دوام بیاورد.

ریشه چنین گفتمانی در فلسفه سیاسی، به لنو تولستوی در اوایل قرن بیستم، و فراتر از آن به دوره جنگ های مذهبی در قرن شانزدهم در اروپا بر می گردد. تولستوی، لولای اتصالی و یکی از عوامل انتقال دهنده مباحثات عصر اصلاحات و جنگ های مذهبی به قرن بیستم بود و بیشترین تاثیر را بر روی مهاتما گاندی و مارتین لوترکینگ داشته است. تولستوی، اساساً به انقلاب از بالا یا خود-اصلاحی اشراف روسیه و توزیع داوطلبانه زمین توسط آنان را توصیه می کرد و بعنوان یک مسیحی اومانایست، به شیوه غیر خشونت آمیز در مبارزات سیاسی اعتقاد داشت. تولستوی این نگرش خود را در دو اثر خود بنام "قانون عشق و قانون خشونت"¹⁹ و

¹⁵ George Sorel: Reflections on the Violence.

¹⁶ Barthelemy de Ligt : The Conquest of Violence.

¹⁷ اثر تحقیقی مهم مایکل مان بنام "منابع قدرت اجتماعی" نیز به بررسی منابع قدرت از زمان باستان تا امروز می پردازد که منبع مهمی در مطالعه منابع تشکیل دهنده قدرت، از جمله نقش ایدئولوژی بعنوان منبع قدرت سیاسی می باشد.

¹⁸ MacIver: The Web of Government

¹⁹ LEO TOLSTOY: THE LAW OF LOVE AND THE LAW OF VIOLENCE. TRANSLATED BY MARY KOUTOUZOW RUDOLPH FIELD, PUBLISHER NEW YORK 1948.

" نامه به یک هندو" ²⁰ که خود مهاتما گاندی بر ترجمه هندی آن در 1911 مقدمه ای نوشته است ، بروشنی بیان میدارد.

ولی پیشگام تاریخی و اصلت فکری در استدلال تنوریک در ضرورت مبارزه غیر خشونت آمیز ، از آن " اتین دو لا بووتی" ²¹ ، تنوری پرداز مهم فرانسوی در بحیوحه جنگ های مذهبی می باشد. در قرن شانزدهم ، ما شاهد ورود دو نظریه متعارض در فلسفه سیاسی هستیم. نظریه اول به حکومت ها توصیه میکند که چگونه خود را در قدرت نگهدارند و مانع از سرنگونی خود شوند ، حتی اگر لازم شد به انواع سرکوب و نیرنگ و دروغ متوسل شوند . ماکیاولی ، بویژه در کتاب " امیر" خود چنین تنوری را نمایندگی می کند ، و می توان از آن بنام " حکم یاالزام حکومتی" ²² نام برد . تنوری دوم درست در جهت مخالف آن حرکت می کند و به مردم یاد می دهد که چگونه و با چه وسایلی می توان حکومت ها را سرنگون کرد که " اتین دو لا بووتی" نماینده فکری آنست. او می گوید طبیعت انسان در زیستن آزاد است که با تسلیم داوطلبانه خود به خود کامگان ، از سرشت خود دورگردیده است. این سخن یاد آور کلام مارکس در توضیح از خود بیگانگی انسان و نیز ژان ژاک روسو است که " انسان آزاد آفریده شده است ، ولی همه جا در بند است". لا بوواتی می نویسد که هومر این کلمات را در دهان اولیس در خطاب خود به مردم می نهد که :
در خدمت به خدایان من هیچ چیز نیکی را نمی بینم ،
بگذار تنها سرور و سلطان خود باشیم! ²³

در قرون وسطی ، بسیاری از نویسندگان ، خودکامگی را مورد انتقاد قرار داده بودند . ولی اتین دو لا بووتی جزو نخستین کسانی است که بر جوهر و علت پدیده خود کامگی انگشت می گذارد. او در اثر خود بنام " گفتمان انقیاد داوطلبانه" ²⁴ به سرشت خودکامگی و خود پدیده دولت می پردازد که هر نوع از خودکامگی ، الزاما بریک زمینه پذیرش عمومی استوار است. او می گوید بدون انقیاد داوطلبانه مردم ، نه خود کامگی می تواند وجود داشته باشد ، نه حکومتی می تواند حکومت کند و نه می تواند عمر طولانی داشته باشد. از اینرو ، حتما لازم نیست که یک حکومتی انتخابات مردمی برگزار کند تا از حمایت توده ای برای حکومت کردن خود برخوردار شود. او معتقد است که حتی در ستمگرترین حکومت ها ، حمایت مردم جزو سرشت حاکمیت است. یک ستمگر بسختی ممکن است که اطاعت یک فرد از خود را بدست آورد تا چه رسد به کسب حمایت اکثریت مردم ، مگر اینکه آنان ، اطاعت خود را با رضایت به حکومت کننده بر خود تفویض کرده باشند. ²⁵ بهر دلیلی مردم باید باین

²⁰ Letter to a Hindu

تولستوی بعد از اطلاع از ترجمه هندی نامه خود که توسط خود گاندی به وی اطلاع داده شده بود ، به او نوشت:
"نامه بسیار جالب شما را دریافت کردم که موجب خوشحالی من گردید. خدا یار و مدد کار برادران و همکاران ما در ترانسوال باشد! در بین ما نیز جنگ بین نجابت و توحش ، بین انسانیت و عشق از یکسو و غرور و خشونت از سوی دیگر ، بویژه بین وظایف مذهبی و قوانین دولتی از سوی دیگر ، بیش از هر زمان دیگری خود را نشان می دهد که در امتناع از خدمت نظام بچشم میخورد. چنین سر باز زدن هائی کرارا و کرارا دارد اتفاق می افتد... خوشحالم که نامه به یک هندو ترجمه شده است ."

http://dwardmac.pitzer.edu/Anarchist_Archives/bright/tolstoy/lettertogandhi.html

²¹ Étienne de La Boétie

²²²² Reason of State

این تنوری در قرن شانزدهم در ایتالیا وارد تنوری سیاسی گردید ، هر چند که حکومت ها در طول تاریخ آنرا عملی می کردند. کسانی مثل گیساندری و ماکیاولی پیشگام این نظریه بودند ولی هنوز توجیه تنوریک نداشت. بوترو ، همعصری آنان ، کتابی با همین عنوان نوشت که جنبه انتقادی از این نظریه را داشت و ویلیام شکسپیر بهمین دلیل ماکیاولی را یک جنایتکار نامید. خمینی نیز همین نظریه را بعد از رسیدن قدرت ، با گفتن اینکه " نماز و روزه و حج را تعطیل کنید ولی حکومت را بهر وسیله ای نگهدارید" از همین ایده پیروی کرده است.

²³ Ibid

²⁴ http://www.constitution.org/la_boetie/serv_vol.htm

²⁵ دو بیست سال بعد ، دیوید هیوم ، فیلسوف محافظه کار اسکاتلندی ، همین ایده را بیان می کند:

" برای آنهایی که با نگاهی فلسفی به امور انسانی مینگردند ، چیزی شگفت تر از این نیست که گروهی کوچک چه آسان بر اکثریت جامعه حکومت میکنند. و باز چه آسان آنها شور احساس خود را در اختیار کسانی می گذارند که بر آنان حکومت میکنند. وقتی ما در این امر به تعمق می پردازیم که این امر چگونه رخ می دهد ، می بینیم از آنجائی که نیرو (قهر) همواره به اکثریت تعلق دارد ، حکومت کنندگان برای حفظ خود ، چیزی جز اعتقاد حکومت شوندگان ندارند. از اینرو ، حکومت همیشه بر اعتقاد حکومت شوندگان استوار است. و این اصل شامل استبدادی ترین ، نظامی ترین و همچنین آزاد ترین و محبوب ترین حکومت ها نیز می گردد".

David Hume : Of the First Principles of Government.

انقیاد خود تن بدهند تا خود کامه ای بتواند بر آنان حکومت کند. این بهای بزرگی است که انسان با انقیاد داوطلبانه خود، در واقع آزادی خود را نیز تفویض می کند. اتین دو لا بووتی این سؤال را عنوان میکند که چرا مردم تن به انقیاد می دهند؟ راز آن در کجاست؟ چرا مردم در همه جا و در همه ادوار تاریخی از فرمان یک حکومتی اطاعت می کنند که فقط اقلیتی از افراد جامعه را تشکیل می دهند؟ او می نویسد که چگونه ممکن است که اینهمه انسان، این همه روستا و شهر و ملت ها به اطاعت از یک فرد ستمگر گردن بگذارند که قدرتی جز آنچه خود به او داده اند، ندارد؟ چه شگفت انگیز است که میلیون ها انسان یوغ بر گردن از نکبت و بدبختی خود بنالند بی آنکه لحظه ای بر دلیل آن بیندیشند! پس دلیل این انقیاد توده ای نباید صرفاً در ترس و هراس از یک خود کامه باشد. دلیل آن بیرون از ترس بوده و در رضایت باین انقیاد است! دو لا بووتی می خواهد بگوید که ترس یا بکارگیری اسلحه از طرف یک قدرت خودکامه نیست که مردم را تحت سلطه یک اقلیت حاکم و یا یک قدرت استبدادی قرار می دهد، بلکه پذیرش انقیاد باید بر شکلی از رضایت به انقیاد همراه باشد.

این رضایت به انقیاد، دائماً توسط حکومتگران تشویق و مهندسی می شود. برای این منظور آنها از ابزارهای گوناگونی استفاده می کنند. در دنیای باستان، سیرک و نمایش و تماشای جنگ گلاادیاتور ها و دلک بازی و نشان دادن حیوانات عجیب و غریب و تصاویر مختلف، همه اینها ابزاری برای دادن لذت های پوچ و سرگرم نگهداشتن و خرفت سازی مردم در کسب رضایت برای گذاشتن یوغ اطاعت بر گردن مردم بود. ولی مهندسی کسب رضایت، تنها در سرگرمی های پوچ برای توده مردم خلاصه نمی شود. شیوه دیگر، ارائه تصویری خردمند و نیکخواه از خود کامه است. در رم باستان، امپراتور عنوان " دادگاه خلق " را نیز بخود منتسب میکرد تا این ذهنیت را القاء کند که او پاسدار عدالت و آزادی مردم است. و یا پادشاهان آسور و میدس بندرت در ملاء عام خود را نشان می دادند تا خود را در هاله ای از رمز و ابهت فرازمینی ببوشانند و ستایش و احترام بخود را برانگیزند. لا بووتی میگوید که در تمام ادوار تاریخ، خودکامکان تلاش ورزیده اند تا بخود مقام الوهیت ببخشند و " همواره سعی کرده اند که از مذهب بعنوان وسیله ای برای حفظ خود استفاده کرده و برای پیشبرد اعمال و شیوه های اهریمنی خود، رنگ الوهیت بخود دهند. از اینرو، ستمگران برای تقویت قدرت خود، بهر وسیله ممکن متوسل شده اند تا نه فقط اطاعت و انقیاد، بلکه ستایش بخود را نیز آموزش دهند."²⁶

اتین دو لا بووتی از این فرض تنوریک خود این نتیجه را می گیرد که اگر مردم رضایت خود از حاکمیت را پس بگیرند، درست همانند در رفتن چرخ ارابه در یک مسابقه در کولوسول رم خواهد بود که قدرت خود کامه دیگر توان ایستادن بر روی پاهای خود را نخواهد داشت و بر زمین خواهد افتاد! بنابراین، پس گرفتن رضایت، نخستین و مهمترین گام در سرنگونی یک حکومت خود کامه است!²⁷ اگر خدمتگزار خود کامه نباشید، خواهید دید که آزادید، و اگر از خود کامه حمایت نکنید، خودکامه نیز وجود نخواهد داشت و پایه های نگهدارنده آن همانند چرخ ارابه متلاشی خواهد شد!

او از این گفته خود، سه نتیجه مهم برای رهائی از خود کامگی را می گیرد:

- 1- از آنجایی که قدرت خود کامه بر رضایت اکثریت مردم استوار است، اقدام غیر خشونت آمیز توده ای در پس گرفتن رضایت نخستین گام در سرنگونی خودکامه است.
- 2- عدم اطاعت از خود کامه یا نافرمانی مدنی، یکی از اشکال مهم این بازگیری رضایت از قدرت و پیشبرد مبارزه غیر خشونت آمیز است.²⁸

²⁶ Murray N. Rothbard: Ending Tyranny Without Violence.

<http://www.lewrockwell.com/rothbard/rothbard78.html>

²⁷ بازگویی این تنوری به زبانی دیگر، در واقع یکی از عناصر بنیادی فلسفه فکری لیبرالیسم غرب را تشکیل میدهد. نوشته های جان لاک، بویژه در " دو رساله حکومتی"، که شرط حق حاکمیت را رضایت مردم میدانند، عنصر رضایت مردم به حکومت را پایه مشروعیت هر حکومتی عنوان می سازد، و اگر مردم از حکومتی راضی نبوندند، حق سرنگونی آنها دارند، در واقع تاکید بر انتخاب آزاد یک حکومت از طرف مردم، از عنصر رضایت نشات می گیرد. و باز به بیانی دیگر، لونی آلتوسر، باز تولید ایدئولوژی را شرط وجود حفظ و باز تولید قدرت میدانند.

در این زمینه رجوع شود به:

Louis Althusser : Ideology et appareils Ideologiques d'Etat. 1976, editions Sociales, Paris.

²⁸ در دوره جنگ های مذهبی، ایده نافرمانی مدنی ایده رایجی بود و پروتستان ها جزوه ای در این زمینه منتشر کرده بودند که خواهان نافرمانی مدنی در دادن مالیا شده بودند.

3- سرنگونی خودکامگی بعنوان یک نهاد و نه کشتن فردی یک خودکامه. زیرا خودکامگی بعنوان یک سیستم عمل می کند و خطاست که با کشتن فردی او از خودکامگی رهائی یافت. پس کل سیستم باید سرنگون شود. نظام فکری اتین دو لاپوتی برغم تکیه بر روش های غیر خشونت آمیز ، عمیقا رادیکال است زیرا خواهان سرنگونی خودکامگی بعنوان یک سیستم سیاسی است . همچنین خواهان مشارکت توده ای در نافرمانی مدنی است. مبارزه مسالمت آمیز توده ای برای سرنگونی یک رژیم خودکامه همان چیزی است که جین شارپ²⁹ از آن بعنوان " خود رهائی" نام می برد.³⁰

خصلت مجرد و بی زمان نوشته " گفتمان انقیاد داوطلبانه" که بصورت یک کلیت انتزاعی است، امکان انطباق دادن آن در کشور ها و مقاطع متفاوت تاریخی را می داد و بر روی بسیاری از نویسندگان ، از جمله لنو تولستوی و هنری تورو، و از آن طریق بر روی امثال مهاتما گاندی اثر جدی داشت. از آنجائی که مضمون نوشته در عین حال نه فقط نفی خودکامگی ، بلکه هر نوع قدرت سیاسی را می توانست در بر بگیرد ، آنارشویست ها ، بویژه آنارشویست های صلح طلب که خود تولستوی نیز در زمره آنان بود، بیشترین طرفداران آن در دوره های متاخر را پیدا کرد.

لیکن گسترش بیشتر این تنوری از دهه 1970 ببعد بر عهده جین شارپ بود که آثار او بصورت راهنمای استراتژیک جنبش های غیر خشونت آمیز ، از جمله جنبش انقلابی جدید در خاورمیانه درآمده است. جین شارپ ضمن اینکه از مبارزه غیر خشونت آمیز گاندی عمیقا متأثر است ، لیکن مورد هند را یک الگوی تپیک در فائق آمدن بر دیکتاتوری نمیداند و احتمالا بر تفاوت دیکتاتوری خارجی که آسیب پذیر تر است آگاه است. همچنین انقلاب های مخملی در اروپای شرقی را ، با وجود اینکه بیشتر مورد تایید اوست ، کلا مربوط به گذشته می داند و معتقد است که باید از آن فراتر رفت.³¹ او می نویسد :

● انتخابات عمومی که بتواند تغییرات دموکراتیک وسیع و جامعه سیاسی آزاد بوجود آورد ، معمولا یا غیر عملی است و یا نتایج آن مورد دستکاری و تحریف قرار می گیرد.

● شورش مسلحانه ، از جمله مبارزه چریکی و تروریسم ، با سرکوب خرد کننده و تلفات سنگین و شکست همراه است و در صورت پیروزی ، به دیکتاتوری خشن تری منجر خواهد شد.
 ● کودتا یا باشکست روبرو می گردد و یا یک فرد و یا دار و دسته ای را در همان مواضع پیشین می نشاند.
 ● تغییرات تدریجی ممکن است دهه ها طول بکشد و یا متوقف بشود و حتی به عقب برگردد.
 پس همیشه باید در نظر گرفت که در تلاش برای رهائی از ستم ، راه آسانی وجود ندارد. همچنین طراحی و بکارگیری شیوه های مؤثر برای پایان دادن به ستم ، کار بس دشواری است. برعکس ، چنین تلاش و طراحی مؤثر برای آزادی ، بدون تلفات نیز نخواهد بود و با واکنش رژیم برای سرکوب همراه خواهد بود.³²
 در عین حال ، جین شارپ مخالف مداخله نظامی کشورهای خارجی برای آزاد سازی یک کشوری است و می گوید که یک قدرت نظامی خارجی که برتری نظامی نسبت به کشور بومی دارد ، ممکن است دیکتاتوری را بهانه ای برای مداخله نظامی قرار دهد که در آنصورت از هدف آزادی دور گشته و خواه نا خواه در جهت خواسته های خود و نه آزادی و دموکراسی مردم بومی حرکت خواهد کرد ، و سعی خواهد کرد که خواسته های

²⁹ Gene Sharp

³⁰ واژه "خود رهائی" در اینجا ممکن است که به برداشت های نادرستی دامن بزند. بویژه آنکه اصطلاح خود رهائی ، قرابت های ظاهری با اندیشه مارکس در مورد ایده خود رهائی طبقه کارگر دارد. نظر جین شارپ معطوف به این است خود مردم یک کشور بدون مداخلات خارجی خود را از شر دیکتاتوری حاکم نجات دهند . ایده آل آن نیز در حد دموکراسی سیاسی در چهارچوب لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی است. نظر مارکس ، خط سیر دیگری را تعقیب می کند و آن نه فقط خود رهائی طبقه کارگر است ، بلکه رساندن آن بقدرت سیاسی بعنوان طبقه مولد ، یگانگی انسان با کار خود و رفع از خود بیگانگی است که انسان گوهر انسانی خود را باز می یابد که تبلور آنرا در یک نظام سوسیالیستی می بیند.

³¹ Gene Sharp. with the assistance of Jamila Raqib: *SELF-Liberation: A Guide to Strategic Planning for Action to End a Dictatorship or Other Oppression.*

<http://www.aeinstein.org/selflib/SelfLiberation.pdf>

³² Ibid

خود را دیکته کرده و یا پایگاه نظامی در آن بوجود آورد. با توجه به نظرات ابراز شده در بالا ، شارپ می پرسد پس چه شیوه ای را باید برای رهائی از دیکتاتوری اتخاذ کرد؟ پاسخ شارپ اینست که در مقایسه با شیوه های گفته شده در فوق ، استراتژی مبارزه غیر خشونت آمیز ، همچنان جدی ترین گزینه برای رسیدن به یک سیستم دموکراتیک تر و جامعه ای آزادتر و عدالت بیشتر است. با اینکه ، داشتن هدف بلند مدت و اعتراض صرف به وضع موجود ، وضعیت را تغییر نخواهد داد. بنابراین باید یک استراتژی دقیقاً محاسبه شده ای را در پیش گرفت که اضافه بر رهائی از دیکتاتوری ، نظام جانشین را نیز باید هدف خود قرار داد. شارپ در این توصیه های خود به تاکتیک های متفاوتی اشاره می کند که از تجربیات عملی در دیگر کشورها در مقاطع مختلف استنتاج کرده است. ولی بیشتر از همه او بر تجربه بالکان و مشخصاً بر تجربه صرب ها تاکید دارد که جنبش انقلابی در خاورمیانه در دهسال گذشته ، آنرا بیشتر مورد مطالعه و توجه خود قرار داده بود. با اعتقاد شارپ ، پنج فاکتور مشترک در بین سه کشور بالکان و صرب می توان مشاهده کرد:

- 1- همه این چهار کشور از حکومت های بیرحم و سرکویگر خود رنج فراوانی کشیده بودند.
- 2- هریک از آنها در گذشته تجربه غیر موفق مبارزه خشونت آمیزی داشته اند.
- 3- در سال های 1990 در کشور های بالتیک و در صربستان در سال 2000 مبارزات غیر خشونت آمیز و مقاومت توده ای وسیعی بصورت بومی سازمان داده شده بود.
- 4- مباحثات و گفتمان علنی در بین آنها همراه بود با مشارکت افراد متخصص خارجی که در مورد مسائل مربوط به مبارزات غیر خشونت آمیز علیه دیکتاتوری ، اشغال بیگانه و کودتا ، بررسی و تحقیقات زیادی داشته اند.
- 5- این مباحثات همراه بود با ارائه مطالب چاپ شده در باره قدرت سیاسی و مبارزه غیر خشونت آمیز علیه دیکتاتوری و تهاجم ، که در مورد کشورهای بالکان به افراد و رهبران حکومتی و غیر حکومتی نیز داده میشد و در مورد صربستان فقط شامل رهبران غیر حکومتی می گردید.³³

شارپ به شیوه ها و تکنیک های مختلفی از نافرمانی مدنی در تاریخ و نیز دوره مبارزات گاندی و لهستان در سالهای 1980 در نحوه پیش بردن مبارزات غیر خشونت آمیز اشاره می کند که پرداختن به آن خارج حوصله این نوشته است.³⁴

آیا این انقلابات خود انگیزه بوده اند؟

شرایط دیکتاتوری ، امکانات سازمان یابی را محدود می کند ولی تلاش و امکان دستیابی به یک خواسته ای ، الزاماً از طریق سازمان دهی می گذرد و این امر نیازمند یک برنامه و سطوح مختلفی از توانایی ها و افرادی است که باید آنرا پیش ببرند. هر شکلی از سازماندهی نیز ضرورتاً بدون رهبری ، شرط بقا و حیاتی نخواهد داشت. از آنجائی که هر جنبش بزرگ توده ای ، هم آیندی نیروهای ناهمبند در مقطعی معین است ، مگر اینکه آدم به وجود جامعه بی طبقه و بدون منافع متضاد اعتقاد داشته باشد ، در آنصورت آن نیروی مهر خود را بر حادثه خواهد زد که از انسجام سیاسی و ایدئولوژیک و سازماندهی بیشتری بر خوردار است. این تصور ساده لوحانه ای است که تصور شود انقلابات در خاورمیانه ، بدون سازمان دهی بوده است و یا می تواند بدون سازماندهی پیش برود. هرچه جنبش از مراحل اولیه خود دور می شود ، بتدریج ضرورت سازماندهی وسیعتر مبارزه و نقش رهبران با تجربه نیز ، بیشتر خود را عیان مینمایند. بهمین جهت نیز امکان تجزیه این جنبش ها در جهات خواسته های سیاسی و ایدئولوژیک و اجتماعی متفاوت ، که پایگاه احزاب سیاسی متفاوت هست و یا می تواند باشد ، قابل تصور تر است. تجربه جنبش های سیاسی و اجتماعی در تاریخ و از آنجمله انقلابات جاری در خاورمیانه ، این واقعیت را نشان می دهند که یک جنبش عمومی ، صرفاً در خصلت جنبشی خود عمومی است ولی در خواسته های خود در جهات متفاوت و یا حتی متنافر از همی حرکت می کنند. آن نیروی اثر گذار است که برنامه سیاسی منسجم تر و ظرفیت سازماندهی طیف های وسیعتر اجتماعی را داشته است. زیرا جنبش های توده ای ، تنها دریک یا چند نکته ممکن است که همسوئی با همدیگر داشته باشند و بلافاصله خواسته های متفاوت ، آنها را در جهات سیاسی و ایدئولوژیک متفاوتی سوق می دهد و خصلت عام جنبش ، همانند تابش نور به طیف رنگارنگ و متفاوتی تجزیه شده و خصائل ویژه خود را بنمایش می گذارد. در چنین وضعیتی ، هر

³³ Ibid

³⁴ برخی از آثار او ، نظیر " ضد کودتا" ، " از دیکتاتوری به دموکراسی" به فارسی ترجمه شده است و می توان به آنها مراجعه کرد. همچنین کتاب " پیروزی بدون خشونت" اثر پیتر اکرمین و جک دووال ، در همین راستا است و متن آن به فارسی در اینترنت موجود است.

جنبش ویژه ای در درون جنبش عمومی سعی میکند که ویژگی خود را بصورت ویژگی عمومی بر جنبش عمومی تحمیل کند و خود را مظهر همه گرایش های درون جنبش عمومی نشان دهد. مارکس در مورد جنبش انقلابی اروپا در سالهای 1848 می گفت که " طبقه کارگر باید خود را بصورت ملت در آورد"³⁵. روشن است که ملت و طبقه ، مقولات واحدی نیستند و طبقه ، خصلتی ویژه و ملت خصلت عام تری نسبت به طبقه را دارد . در واقع ، تبدیل یک ویژگی در درون یک جنبش عمومی به خصلت عام جنبش ، نوع و ماهیت و سرنوشت آنرا رقم می زند. چنین فرآیندی ، بدون برنامه سیاسی معین که الزاما پار ایدئولوژیک خاصی را نیز حمل می کند ، بدون سازمان دهی منسجم و بدون رهبران سیاسی توانا ، امکان ناپذیر است. توده خود انگیزه ، توده بی شکلی است که هر شیبی ممکن است آنرا به امید آبی به هر سراب و چاه ویلی رهنمون کند. تشکل یابی و تعقیب یک برنامه سیاسی مشخص و وجود رهبران سیاسی ای که توانایی هدایت آنان در میان موج آشفتته حرکت عمومی را دارند ، این توده بی شکل را به توده ای متشکل و هدفدار تبدیل می کند. کلویتس ، استراتژیست و تاریخ نگار بزرگ نظامی بدرستی می گفت که جنگ ادامه سیاست است با وسائلی دیگر . و باید گفت که سیاست در واقع شکلی از جنگ است که نوع آرایش مبارزاتی آن از همان قوانین عمومی جنگ تبعیت می کند ، ولی با شیوه هائی متفاوت ، و با سازماندهی اجتماعی گسترده تر ، که هدف و برنامه ای دقیقتر و طولانی تر را می طلبد. زیرا رویارویی های نظامی ، تنها دوره های کوتاه از زندگی اجتماعی را می پوشانند و در مقایسه با سازماندهی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه ، فی نفسه اشکال رهبری و سازماندهی ساده تر و ابتدائی تری بشمار می روند.

جنبش انقلابی کشورهای عربی شاید غافلگیر کننده بنظر آید و این ویژگی هر انقلابی است. ولی هیچ جنبش توده ای و از آن فراتر ، هیچ انقلابی در سطح ملی یک کشور ، بدون سازماندهی رخ نمی دهد. انقلاب کشورهای عربی از نظر سازماندهی و تعمق بر تجربیات کشورهای دیگر ، از سال ها قبل آغاز گردیده بود. همچنین خصلت توده ای جنبش در دهسال گذشته بصورت محلی ، ولی در سرتاسر این کشورها نمود علنی پیدا کرده بود و حاشه حرکت خود سوزی بوعزیزی در تونس و کشته شدن جوان مصری بدست پلیس در یک کافه انترنت که زمینه ساز رفتن به میدان تحریر بود ، تنها نقش کاتالیزور برای خصلت ملی شمول این جنبش ها را ایفاء کردند. بعنوان مثال ، در مصر ، در فاصله چند سال پیش از انقلاب ، متجاوز از سه هزار اعتصاب بوقوع پیوسته بود³⁶ و برخی از رهبران میدان تحریر ، کسانی بودند که در اعتصابات کارگری قبلا بزندانی افتاده بودند.³⁷ از چند سال قبل ، جوانان در سطح عمومی کشورهای عربی ، در فیس بوک به بحث و تبادل تجربه با همدیگر برای پیشبرد دموکراسی در کشورهای خود و بوجود آوردن تغییر در منطقه عربی پرداخته بودند که گرایش های متفاوت فکری را در بر می گرفت.

کسانی مثل احمد ماهر ، از ساز مان دهندگان اصلی " جنبش جوانان 6 آوریل"³⁸ که نقش مهمی در سازمان دهی جنبش در میدان تحریر مصر ایفاء کرد ، قبلا در سازماندهی اعتصابات کارگری در سال 2005 معروف به " الکفایه" نقش داشت که با سرکوب نیرو های امنیتی مواجه شده بود. در ماه مارس سال 2008 آنها تلاش بعمل آورده بودند که از طریق انترنت ، برای حرکت های اعتراضی علیه خصوصی سازی ها و تورم ، حمایت جلب کنند. در شهر " محله " در مصر ، تظاهرات به درگیری خشن با پلیس و منجر گردید و در 6 آوریل آنها تلاش کردند که اعتصاب همگانی در سطح ملی را سازمان بدهند. و در تونس ، " جوانان پیشرو تونس"³⁹ به پیروی از جنبش در مصر ، وبعد از مشورت با فعالین مصری سعی در راه انداختن اعتصابات کردند . بسیاری از این جوانان در کشورهای عربی ، پیرو نظریات جین شارب در شیوه مبارزاتی غیر خشونت آمیز برای پانین کشیدن دولت های پلیسی بودند.

³⁵ بنقل از مانیفست کمونیست

³⁶ Shahin and Juan Cole: The Women's Movement in the MiddleEast.

<http://warincontext.org/2011/04/26/shahin-and-juan-cole-the-womens-movement-in-the-middle-east/>

³⁷ در این زمینه مراجعه شود به مصاحبه چهل صفحه ای مجله نیو لفت رویو با هازم کندیل که حاوی نکات بسیار روشنگری در مورد انقلاب مصر است :

HAZEM KANDIL : Interview. REVOLT IN EGYPT ..New Left Review .4April 2011

³⁸ " The Movement of 6 April".

³⁹ " Progressive Youth of Tunisia".

<http://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1111/j.1467-923X.2004.00602.x/pdf>

همچنین ، عده ای از مهاجرین مصری در قطر ، توانسته بودند یک سازمانی بنام " آکادمی تغییر " با تکیه بر نظرات جین شارپ بوجود آورند که فعالین آن بعدا در هنگام تجمع مردم در میدان تحریر ، بنوبه خود در جمع آوری کمک های مالی برای خرید پتو و دیگر نیاز های اولیه نقش داشتند. یکی از بنیادگذاران آن گفته بود که "آکادمی تغییر" شبیه کارل مارکس است و ما شبیه لنین"⁴⁰.

ولی لائبراتور اصلی جوانان عرب در پیشبرد مبارزات غیر خشونت آمیز ، رجوع به تجربه "جنبش اوپتور"⁴¹ در صربستان دوره اسلودان ملوسویچ و تماس با عده ای از فعالین آن بود. از اینرو آنها به این استنتاج رسیده بودند که اگر صرب ها توانستند بدون خشونت میلوسویچ را پائین بکشند ، پس می توان دیکتاتور های عرب را نیز با استفاده از همان شیوه ها سرنگون کرد.

در جنبش های اجتماعی ، بویژه در مواقعی که جامعه از ظلم و فساد و بیداد حکومتی به غلیان در می آید ، پاره ای از حوادث ، نقش یک کاتالیزور در بر افروختن آتش و جهت دادن آن علیه رژیم حاکم رالیفاء می کند. اگر خود سوزی بوعزیری در تونس ، موجب قیام مردم تونس گردید ، در مصر ، بقتل رساندن یک جوان مصری بنام خالد سعید که در یک کافه انترنت ، مطالب افشاء گرانه علیه رژیم حاکم گذاشته بود ، چنین نقشی را داشت. یکی از مدیران عرب گوگول که از تجربه و دانش "سلیکون ولی" برخوردار بود و از نظر سیاسی به جوانان طرفدار البرادعی نزدیک بود ، در فیسبوک برای فعالین ضد مبارک صفحه ای تحت عنوان " همه ما خالد سعید هستیم" گشود که به افشاگری علیه حکومت حسنی مبارک می پرداخت و با نشان دادن فساد و جنایت و بی حقی به مردم خطاب می کرد که " این کشور شماست!"

جنبش 6 آوریل با همکاری احزاب چپ و لیبرال ، و عده ای از سازمان جوانان اخوان المسلمین به چسباندن پوستر های تبلیغاتی ملهم از جنبش تونس در مورد روز پلیس که روز جشن ملی در مصر بود و تبدیل آن به " روز خشم" پرداخته بود . خود حزب اخوان المسلمین اعلام کرده بود که ما افسار خود را به دست کسانی که نمی دانیم کیستند و در دنیای مجازی حضور دارند ، نمی سپاریم.

لیکن یک هفته پیش از رفتن به میدان تحریر ، فعالین جنبش 6 آوریل ، بعد از تماس با فعالین تونسی و صربی ، و آمدن عده ای از فعالین " آکادمی تغییر " برای سازماندهی ، در فیس بوک یک فراخوان نام نویسی برای رفتن به میدان تحریر دادند که در صورت رسیدن تعداد نام نویسی افراد به پنجاه هزار نفر ، روز 25 ژانویه روز رفتن به میدان تحریر را اعلام نمایند. تعداد افراد از صد هزار نفر فراتر رفت و این نقطه آغاز جنبش همگانی در انقلاب مصر بود. حزب اخوان المسلمین ، تنها بعد از روز دوم بود که به جنبش پیوست و تجربه سازماندهی خود را نیز به میدان تحریر برد . با راه افتادن جنبش ضد مبارک ، سندیکاها کارگری نیز توانستند در فاصله کمی اتحادیه سرتاسری ایجاد کنند ، و حرکت و سازماندهی به مکمل هم در تداوم انقلاب مصر تبدیل گردید.⁴²

خصلت فراگیر این انقلابات ، برغم اینکه هر کدام از آنها ویژگی های خود را دارند ، مانع از این گردیده است که انقلاب در یک کشور منزوی شده و خفه گردد . در واقع انقلاب در هر یک از آنها ، یک محرک سیاسی و ایدئولوژیک برای همدیگر و امکان تداوم آن فراهم ساخته است.

بهره گیری از تکنولوژی مدرن ، نظیر فیس بوک و تویتر ، در واقع همان نقشی را در انقلابات خاورمیانه ایفاء کرده اند که پیشرفت صنعت چاپ در انقلابات 1848 اروپا بر عهده اشت. تکنولوژی ، خود پدیده خنثانی است و می توان از آن در جهت منفی یا مثبت استفاده کرد ، و نمی تواند جای حزب و سازماندهی را بگیرد. همانگونه که تلفن های همراه نوکیا و زیمینس در ایران از طرف جمهوری اسلامی بیشتر بعنوان تله شکاری و سگ ردیابی مخالفین رژیم بکار گرفته شده است.

از انقلابات خاورمیانه چه درس هایی می توان گرفت؟

⁴⁰ David D. Kirkpatrick and David E. Sanger: A Tunisian-Egyptian Link That Shook Arab History

<http://www.nytimes.com/2011/02/14/world/middleeast/14egypt-tunisia-protests.html>

⁴¹ Optor Movement (جنبش مقاومت) حرکتی بود که در ابتدا در اکتبر 1998 در دانشگاه بلگراد علیه میلوسویچ بوجود آمد. میلوسویچ بعد از حمله ناتو به یوگسلاوی ، همچنان بر سر قدرت بود. میلوسویچ ، سرکوب خشنی را علیه جنبش اوپتور براه انداخت و حدود دو هزار نفر از فعالین آن دستگیر گردیدند. شیوه های مبارزاتی جنبش اوپتور ، استفاده از شیوه های غیر خشونت آمیز بود و نقش عمده در شکست انتخاباتی میلوسویچ در 2004 ایفاء کرد.

⁴² David D. Kirkpatrick and David E. Sanger: A Tunisian-Egyptian Link That Shook Arab History.

1- این انقلابات در چهارچوب حکومت های خود کامه در خدمت یک نظام جهانی نئولیبرال انجام میگیرد که به فاصله طبقاتی بی سابقه دامن زده و کارکرد اجتماعی دولت را به نگهبان مسلح گروه کوچکی غارتگر تنزل می دهد. از اینرو ، انقلاباتی هستند نه فقط علیه دیکتاتورهای حاکم ، در عین حال طفیانی هستند علیه بیعدالتی اجتماعی که توسط این حکومت ها و حامیان بین المللی آنان بمورد اجراء گذاشته می شود. از اینرو ، در سطح مضمون اجتماعی خود ، عنصر مشترکی با جنبش های ضد نئولیبرالسم در کشورهای دیگر جهان را نمایندگی می کنند. بهمین دلیل ، خطر ربهوده شدن آن توسط ضد انقلاب درونی کشورها ، ارتجاع منطقه ای و یا قدرت های بین المللی و متوقف کردن آن در نیمه راه وجود دارد. با اینهمه ، دشوار است که خاورمیانه به دوره پیش از این انقلابات بازگردانده شود. بعد از رهانی از دیکتاتوری سیاسی ، بعد اجتماعی و عدالت خواهانه این انقلابات ، بیشتر خود را عیان خواهد ساخت.

2- در درون این کشورها ، نهاد دیکتاتوری ، کانون اصلی انباشت سرمایه بوده است، وسلطه سرمایه داری نئولیبرال ، موجب تضعیف بخش رفاه عمومی ، قطب بندی شدید اجتماعی و تقویت ماشین سرکوب بوده است. سرکوب و غارت در این کشورها دست در دست هم داشته است.

3- این انقلابات ، این واقعیت را نشان داده اند که بدون تغییر بنیادی در قدرت سیاسی نمی توان به دموکراسی اولیه ای نیز دست یافت. این امر در واقع تیر شلیکی است بر ذهنیتی که می گفتند انقلابات بد هستند و چیزی بمردم نداده اند ، نیز خط بطلانی بود این ایده خام اندیش که دیکتاتوری ها از طریق اصلاحات به دموکراسی گذر می کنند . اینکه پائین کشیدن این دیکتاتوری ها تا چه حدی به دموکراسی منتهی خواهد شد ، و عمق سیاسی و اجتماعی آنها چه خواهد بود ، کاملاً روشن نیست و بسته به تداوم مبارزاتی مردم و توانایی سازماندهی و فشار آنان خواهد بود .

4- این انقلابات نشان داده اند که قدرت های حاکم ، کانون اصلی خشونت در جوامع خاورمیانه هستند . برعکس ، مردم معمولاً بصورت مسالمت آمیزی بمیدان می آیند و این رژیم های سیاسی هستند که به خشونت متوسل می شوند . درجه خشونت در این انقلابات الزاماً از درجه واکنش رژیم علیه تظاهرات مسالمت آمیز ناشی می گردد و در مواقعی مردم ناگزیر از برگرداندن سلاح علیه آن و راندن دیکتاتور به بیرون در صورت لزوم هستند.

5- انقلابات خاورمیانه این واقعیت را نشان می دهند که ظرفیت ماشین سرکوب یک رژیم نامحدود نیست و کشتش پذیری معینی دارد . ماشین سرکوب ممکن است بر اثر کاربرد بیش از حد خود از وسط بشکند.

6- عکس العمل قدرت های بین المللی در غالب این موارد ، تلاش برای جلوگیری از شکسته شدن کامل ماشین نظامی در هراس از رادیکالیزه شدن آنها بوده است . از این منظر آنها سعی کرده اند که از طریق وسایل ارتباط جمعی بطور غیر مستقیم ، و تماس های دیپلماتیک بطور مستقیم ، به آنها جهت معین و محدودی بدهند.

7- مشارکت چشمگیر زنان در این انقلابات و در مواردی نقش رهبری آنان ، نه تنها بطرز برجسته ای بر عامل دموکراتیک در این انقلابات می افزاید ، بلکه عامل جنسیتی را به مولفه مهمی در تحولات دموکراتیک در منطقه وارد ساخته است. کافی است که به حرکت زنان عربستان ، بعد از این انقلابات دقت لازم شود.

8- یکی از پی آمدهای قطعی انقلابات در خاورمیانه ، تضعیف قطعی ایدئولوژی اصلاح طلبی درارانه راه حل رهانی از دیکتاتوری از طریق امید بستن به جناحی از رژیم خواهد بود. پیروزی حتی صرفاً سیاسی این انقلابات ، خواه ناخواه ضربه سنگینی بر چنین ذهنیتی خواهد بود.

اصلاح طلبی در ایران در دو دهه گذشته سعی کرده است که اصلاح طلبی را با مبارزه مسالمت آمیز یکی جلوه دهد. حال آنکه این دو مقوله از هم جدا هستند. اصلاح طلبی ، ایدئولوژی محافظه کاری سیاسی و اجتماعی را نمایندگی میکند ، و بر حفظ چهارچوب های یک نظام سیاسی و اجتماعی ، با ایجاد اصلاحاتی در آن تاکید دارد. همه نظام های سیاسی ، حتی حکومت های استبدادی ، به درجه معینی از اصلاحات در سیستم خود تن می دهند. عکس العمل آنها هنگامی خواهد بود که دامنه اصلاحات به ساختار رژیم معطوف گردد. مثلاً یک رژیم سلطنتی به اصلاحاتی در حوزه های معین ممکن است که تن بدهد یا خود آغاز کننده آن باشد. ولی به اصلاحات معطوف به نفی سلطنت به جمهوری تن نمی دهد. در واقع این خط قرمزی است که عبور از آن ، مضمون سرنگونی را حمل میکند و با ایدئولوژی محافظه کاری حفظ رژیم در تعارض قرار می گیرد. یک اصلاح طلب نمی تواند هم طرفدار حفظ رژیم با اصلاحاتی در آن باشد و هم خواهان سرنگونی آن. زیرا در منطق فکری او ،

سرنگونی معادل است با انقلاب و انقلاب نیز معادل است با خشونت. در اینجا می توان مشاهده کرد که اصلاح طلبی برای توجیه کنسرواتیسم سیاسی خود ، ناگزیر از یک مصادره به مطلوب است. زیرا عزیمتگاه تنوریک آن ، انتساب خشونت به سرنگونی یا انقلاب است و خشونت را ذاتی آنها وانمود میکند. واقعیت این است که نه انقلاب معادل خشونت است و نه سرنگونی، که تجربیات اخیر در اروپای شرقی مؤید آنست. حال آنکه جنبش غیر خشونت آمیز ، تنها بیان یک شیوه عمل است و بخودی خود توضیح دهنده هدف یک جنبش نیست ، ولی می تواند خواهان تغییرات عمیقاً رادیکال سیاسی باشد.

از آنجائی که انقلاب در هر کشوری توسط مخالفین یک رژیم و علیه قدرت حاکم انجام می گیرد ، بنابراین ، اصلاح طلبی از طریق یکی شمردن انقلاب و سرنگونی و خشونت، در تنوری و در عمل ، منشاء خشونت را که کانون اصلی آن در حاکمیت است ، به مخالفین آن نسبت می دهد .

با توجه به اینکه در ایران چنین گفتمانی در متن مشخص جمهوری اسلامی جریان داشته است ، اصلاح طلبی بطور غیر مستقیم با تبلیغات رژیم علیه مخالفین آن همراه بود و بار خشونت را از شانه رژیم جمهوری اسلامی برداشته و آنرا بدوش اوپوزیسیون انتقال میداد .

در حالی که واقعیت هم از نظر تنوریک و هم تجربه عملی ، درست عکس آنرا نشان می دهد. زیرا کانون اصلی خشونت در هر جامعه ای در نهاد دولت نهفته است و امکان بکارگیری آن در دولت های باصلاح دموکراتیک ، بطور بالقوه است و در صورت نیاز می تواند چه در داخل کشور و چه در خارج از مرزهای خود فعال شود . اما در کشورهای دیکتاتوری استفاده از خشونت ، بسته به نوع دیکتاتوری در آنها تقریباً به درجاتی متفاوت کاربرد روزمره ای دارد .

اگر سرنگونی و انقلاب معادل خشونت باشد ، عدم توسل به خشونت از طرف یک اوپوزیسیون بنوبه خود نباید واکنش خشونت بار یک رژیم سیاسی را در پی داشته باشد . حال آنکه ما همین امروز چه در ایران و چه در خاور میانه شاهد خلاف آن هستیم. همچنین گفتن اینکه واکنش قهر آمیز یک جنبش در صورت اجبار علیه یک رژیم خشونت طلب بمعنی بوجود آوردن رژیم خشونت طلب دیگری خواهد بود ، فاقد پایه منطقی است و در حکم بستن سنگ و رها کردن سگ خواهد بود . منطق حاکم بر آنها ، حفظ خود بهر قیمتی است. دیکتاتور ها اگر اهل پذیرش نصیحت و گوش دادن به خواسته های مردم بودند ، دیگر اسمشان را دیکتاتور نمی گذاشتند. در نتیجه ، آنان با خشونت های مداوم خود عیب مردم مسالمت جو ، راه حل از بین بردن دیکتاتوری با شیوه های دیگری را یاد می دهند. درست بهمین دلیل پاره ای از حکومت های خشونت طلب ، بشیوه قهر آمیزی سرنگون شده اند ، بی آنکه حکومت جانشین آن ، خشونت طلب باشد.

بهمین ترتیب ، شیوه های مسالمت آمیز نیز الزاماً مسالمت نمی آورد ، چرا که نیمی از معادله را در حل مساله کنار می گذارد . یعنی قدرت دیکتاتوری و منشاء اصلی خشونت نا دیده گرفته شده و تنها مخالفین را مورد خطاب قرار می دهد. دوم اینکه فراموش می کند که منبع اصلی نهادینه کردن خشونت ، بقای همان قدرت استبدادی است. سوم اینکه با وجود حرکت مسالمت آمیز مردم ، قدرت حاکم نه با شیوه های مسالمت آمیز ، بلکه قهر برهنه و اعدام و شکنجه و تجاوز و زندان و بی قانونی محض پاسخ می دهد. یعنی مبارزه غیر خشونت آمیز الزاماً به مسالمت منتهی نمی گردد ، یعنی طرف دیگر معادله ، نتیجه خشونت آمیز یا مسالمت آمیز بودن حل معادله را تعیین می کند.

در تمامی انقلابات خاورمیانه ، مردم با شیوه های کاملاً مسالمت آمیزی به میدان آمدند و رژیم های در قدرت بودند که مردم را بخاک و خون کشیدند. این بدین معنی است که مبارزه مسالمت آمیز مردم برای حقوق خود با قهر و خشونت و خونریزی تزییق شده توسط حکومت های دیکتاتوری آعشته گردیده است و ممکن است که به شیوه مسالمت آمیزی نیز پایان نیابد.

و سرانجام اینکه ، وقوع انقلابات قانونمدی های خود را دارد . نه با تبلیغ برای آن رخ میدهد و نه ایده ها و تبلیغات ضد آن توانسته اند مانع از وقوع آنها گردند. انقلابات همانند زمین لرزه و یا آتش فشان ، ناگهانی و بی خبر آغاز می کند و همواره در برابر بهت و حیرت رژیم های استبدادی و محافظه کار اتفاق می افتد. و درست همانند دگرگونی طبیعت در بهار ، برغم سیلابی های خود ، امید برای زندگی را بر می انگیزد. خوشا خجسته آن روزی که مردم ایران بهار تازه ای را شادمانه پای کوبند که در آن هر کس یار همدیگر است و زیستن آزاد هر فردی و ثیفه آزادی دیگری است و صلح و همزیستی کلام مشترک همگان است!

